کن بدل

لفظ فارسی معناه بالترکی دمور قوردی ویابس والقمام یحتمل کلیهما لانهما یهلکان الحدید بل المراد هو الثانی بقرینة المصراع الثانی وفی ما قال
بعض الاساتذة المعنی هو الاول لم یطیب ایضا لجور دیتلث سو اگر ای آفتاه نتوان برد از وی ذلک الحدید بحیث لانه افتاه وما یری هو الصدا
نفع الحدید بکلیة لی چه سود کنش وعظا ای لا یفید لانه زود منع اهنین در زنگ قطعه روزگار سلامت فی زمان الصحة تن شکستگان چه شکر نعم بکند
دریاب قدر وقت معناه فی قوله کنون که نعمت هست بدست والمعنی المراد هنا احسن المکسورین که یاری خاطر مسکین قدر تربیاتی فی قوله بر تو رست پاس خاطر بیچارگان
بلا انکبو دانه المعنی بالترکی بلا یی دوندرز وفی بعض که جبر خاطر مسکین ومعنی الجبر بالترکی صنوق صارمق وهذه النسخة تلایم قوله شکستگان چو سایل
از نو بزار که بالیاء المصدری طلب کند چیزی بیاء الوحدة بده ای اعط ال ما یله وگرنه ستمگر ای ظالم بزور بستاند ای یاخذ بالقوة
والقهر کما اخذ قطاع الطریق اموال المارة حکایت چندانکه مرا شیخ اجل شیخ الاسلام شمس الدین ابو الفرج الجوزی رحمه وهو شیخ المصنف ترک سماع
معنی وصحبت فرمودی بیاء الحکایة وبخلوت وعزلت اشارت کردی فانه لابد للسالک فی اوائل الحال من الخلوة والعزلة عنفوان شبابم ای اول شبابی غالب
امدی بیاء الحکایة ایضا وهوا وهوس طالب سمع با چار الخلاف رای مربی ای الشیخ برفتمی واز سماع ومجالست حظی ونصیبی برگرفتمی لان الشباب شعبة من الجنون
وچون نصیحت شیخم یاد آمدی گفتمی بیت قاضی ار با ما نشیند برفشاند دست را لحصول النشاط بالصحبة محتسب گر می خورد معذور دارد مست را یعنی ان الشیخ قد عمل
فی ایام شبابه مثل هذه الافعال فانی معذور عنده بیت حقادن منع ایدر بش سن جیبیکی صوفی اوغلان اولمادکم تا شبی بمجمع قومی بیاء الوحدة
فیها برسیدم بفتح الواو که دران میان مطربی دیدم بیت گوئی رگ جان میگسلد زخمه ناسازش ای تقول قحقه اذا سمعته رگ بفتح الراء المهملة والکاف الفارسی
وهو فی الاصل ساکن وکسر هنا للاضافة الی جان ای عرق و میگسلد ای یقطع نغمه ناسازش کذا ناخوشتر ای اقبح از آواز مرگ پدرش ای صوت نعی آواز شرح
فی الصوت الذی نعی الاب گاهی انگشت حریفان ازو بر ابرویه ارباب المجلس بود در گوش لئلا یسمع کلامه وگاهی بر لب که خاموش ای لکثرة الاذی الیه یوضع الاصبع علی
الشفة رمزا الی السکوت نهاج ای نشو مصارع بجهو هاله الی لتشابه یهیج هیجانا ای مال الیه هو سد الاوتار والطرور اغنی قوله ای صوت الاغانی
جمع اغنیة وهی الغناء بالکسر والمد بالفارسیة سرود وبالترکی شرقی لطیبها تعلیل لقوله یهاج وانت معنی جملة اسمیة حالیة ای سکنت تطیب خاطرکم قورباغه
مرفوعة المحل علی انها صفة مغنی بیت نبیند کسی ای لا یری احد در سماعت خوشی ای الحظ خوشی بالیاء المصدری مگر وقت رفتن ای الا فی

ذهابکه

ذهابکه که دم در کشد بیاء الخطاب مثنوی چون در آواز آمد آن بربط بفتح البائین لفظه صحیحه وبفتح الاول وضم الثانی مشهور بالترکی قپوز
سرای بکسر السین وضمها شهات سرایدن ورکسیح بربط جعل الجوع وصغار کیسا یک المراد فیو زجالی که خدا را گفتم ای قلت لصاحب البیت از بهر
خدای ای الله تعالی زیبقم بکسر الزاء وفتح الباء وکسرها بالفارسیة زیوه در گوشم کن لا حسن اصم تا نشنوم هذا الصوت المکروه یا درم بگشای افتح
الباب تا برون روم فیه دلالة واضحة علی کمال ضجره من سماع ذکر المغنی فی الجملة خاطر یاران را موافقت کردم و شبی چند بر مجاهده بروز
آوردم قطعه مؤذن بانگ بکسر الکاف الفارسی بمعنی الصوت بی هنگام بر داشت ای رفع المؤذن صوته بلا وقت نمی داند که چند از شب گذشت احکمه
است دراز شب بکبیر الیاء المصدری للاضافة از مژگان جمع مژه بپرس علته بقوله که یکدم خواب در چشمم نگشت بالکاف الفارسیة وقیل فی الترکی
قطعه مؤذن لرا قوبی وقت اذانی کیچه دن هیچ ندکلو کیجه بلمز اوزون اولدوغن کیجه نک صوکور مؤذن که بردم اویقو جهه الکادر بامداد
دان بحکم تبرک اورا بطریق التحفة دستار از سر و دینار از کمر بگشاد ای للاعطاء و پیش مغنی نهادم عطیة له و در کنارش کردم ای در جیبی گرفتم
وفی قوله بعض یاران فقد اکثر الکلام بلا فائدة یاران ارادت من در حق او اشارة الی المغنی المذکور بر خلاف عادت دیدند لان احدا
لم یکن یعطیه بپندار فقط و بر خفت عقل من بالاضافة فی اللفظین حمل کردند و نهفته بخندیدند ای خفیة خندیدند یکی از ایشان اشارة الی
یاران زبان تعرض دراز کرد ای طعن و ملامت کردن آغاز نهاد که این حرکت مناسب حال خردمندان نکردی علته بقوله که خرقه مشایخ
بچنین مطربی بیاء الوحدة دادی که در همه عمرش درمی بیاء الوحدة مراد درهم در کف او نبوده است و قراضه بضم القاف والضاد المعجمة بالفارسیة
ریزه زر در دف مثنوی مطربی خیر مقید العجز و دای شو امطرب دور ازین خجسته بضم الخاء المعجمة وفتح الجیم المبارک سرای والمعنی بالترکی
ارای اولسون مبارک سرایدن کسی دو بارش ای مرتین ندیده در یک جای والمصراع الثانی صفة لقوله مطرب فی المستقیم فیه المعنی
الایهامی راست چون بانگش از دهن برخاست ای ارتفع صوته فی خلق را موی بر بدن خاست ای فشعر جلودهم لکون صوته مقلقا
مرغ ایوان ز ترس او بپرید لفظه ومعناه فی اوائل الکتاب دل زهول بالفتح والسکون ای خوف او بدید مغز ما بر درد ای اذهب رأسنا حلق
بالمهملة غفیة الحلقوم خود بدرید لما اعترض علی بعض الاصحاب گفتم فی جوابه مصلحت آنست که زبان تعرض کوتاه کنی که مرا کرامت این ظاهر گشت

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)